

فاصله‌ی عشق تا هوس

عشقی که نه عشق جاودانی است
عشق، آینه‌ی بلند نور است

بازیچه‌ی شهوت جوانی است
شهوت ز حساب عشق دور است
«نظامی»

عشق، معطوف به غیر از خود است و توجه به حالت‌ها و لذت‌های شخصی مدنظر نیست. در واقع «عشق» درهم‌شکننده‌ی خودپرستی است، درحالی که محور «هوس»، خود فرد و لذت اوست و هوس، خودخواهی را زیاد می‌کند. «هوس» پاسخ به یک نیاز جسمانی و روانی است؛ مانند نیاز به آب، اکسیژن یا غذا اما عشق، فراتر از چنین نیازی است. عشق راهی برای رشد و خودشکوفایی فرد است؛ بنابراین فرد عاشق، خود را خوار و کوچک نمی‌کند، عشق عزت و احترام دارد و این احترام از روی بی‌نیازی و بزرگی عشق حاصل می‌شود.

■ عشق، صبرآور اما هوس، بی‌تاب‌کننده و استرس‌زاست.
■ عشق، محدودکننده و زندانی‌کننده‌ی معشوق نیست؛ عشق آزادکننده است. اگر فردی را مجبور کنیم که همه‌ی علایق، سلیقه‌ها و تفکرات‌اش را فقط متوجه ما کند و فقط به ما ببیند، او را محدود به خودمان کرده‌ایم نه این‌که عاشق خود کرده باشیم.

■ عشق، آدمی را عاشق همه‌ی دنیا می‌کند اما هوس، معمولاً آدمی را از خیلی چیزها متنفر می‌سازد.

■ عشق، با بدبینی و سوءظن همراه نیست؛ عشق یک اعتماد و اطمینان است و پس از شناخت رفتار، گفتار و احساسات معشوق و به جهت یک آگاهی عمیق به وجود می‌آید؛ پس ابتدا اعتماد به وجود می‌آید و بعد، عشق منعقد می‌شود.

■ فرد عاشق، خود را ملزم می‌داند که حریم عشق و معشوق را رعایت کند و هنجارها را به‌منظور رفع لذت خود نمی‌شکند؛ عاشق در پی کام‌گرفتن از معشوق پیش از آن‌که این حریم کامل و رسمی شود، نیست. باید کانون خانواده شکل بگیرد و انعقاد پیمان زناشویی انجام پذیرد و طرفین، مسؤلیت زندگی و تعهد کامل را نسبت به هم بپذیرند؛ هر نوع خلوتی که جنبه‌ی لذت‌جویی داشته باشد، پیش از تعهد کامل زناشویی و در چارچوب قانون، صرفاً آسیب‌پذیری عشق را به همراه دارد و این آزمودن عشق نیست، بلکه سیراب‌نمودن هوس و عطش شهوانی است.

■ قهر و آشتی، دلخوری، تردید، عجله در به نتیجه رسیدن، امروز و فردا کردن، زبان‌بازی کردن و چشم‌پوشی از نقاط ضعف آن شخص؛ این‌ها همه از نشانه‌های «هوس» می‌باشد، درحالی که «عشق» قامتی رعنا تر، قوی تر و منحصر به فرد دارد و از همه مهم‌تر آرامش‌بخش، مایه‌ی نشاط و رام‌کننده‌ی انسان است.

■ «عشق» پیش‌نیاز لازم را دارد؛ یعنی فرد باید رشد کند و از مراحل بگذرد تا نوبت به عاشق شدن برسد؛ کسی که هنوز با والدین‌اش درگیر است، با همکاران‌اش سازگاری ندارد، رابطه‌ی صمیمانه‌ای با دوستان‌اش ندارد، تصمیم‌های مهمی در زندگی نگرفته و یا به اجرا درنیآورده، افسرده و مضطرب است، از این شاخه به آن شاخه می‌پرد و حتی در انتخاب هنجارها به انتخاب ثابتی برای نحوه‌ی رفتارش نرسیده و هویت خود را نیافته و در نهایت، هدف زندگی خود را شفاف ترسیم نکرده، چگونه می‌تواند عاشق باشد؟! بنابراین «عشق» پس از بلوغ عاطفی، روانی، اجتماعی، فکری و... پیدا می‌شود، در غیر این صورت «هوس» خاصی بیش نیست.

نرگس قهرمانی‌فرجاد

دانشجوی روان‌شناسی

narges.farjad@yahoo.com